

النكت الاعتقاديہ

تأليف

رکن الاسلام آية الملك العلام العلامة المحقق

الشيخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشيخ

(المفيد)

المتوفى سنة ٤١٣ هجرية

چاپخانہ اقبال

تہران

۱۳۲۴

النكت الاعتقاديہ

تأليف

رکن الاسلام آية الملك العلام العلامة المحقق
الشيخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشيخ
(المفيد)

المتوفى سنة ٤١٣ هجرية

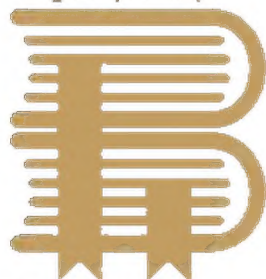
با ترجمہ فارسی بقلم
محمد تقی دانش پورہ

چاپخانہ اقبال

تہران

۱۳۲۴

شبكة كتب الشيعة



shiabooks.net

رابطہ پیدیل < mktba.net

این کتاب نفیس که سابقاً دانشمند بزرگوار حجة الاسلام
آقای سید هبة الدین شهرستانی بچاپ رسانیده بودند و نسخه آن
نایاب شده بود اینک بانظر عالم جلیل آقای سید محمد مشکوة
استاد محترم دانشگاه ازمحل وجوه شرعیة با ترجمه فارسی بچاپ
رسیده و تعداد سیصد نسخه از آن مجاناً داده شد

بسمه تعالی شانه

ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان قمی حارثی بغدادی عکبری کرخی معروف بمفید و ابن المعلم رئیس رؤساء دانشمندان شیعه میباشد نجاشی گوید که عربی نژاد است و یکی از اجداد او حارث بن مالک نام دارد و بگفته ابن ادریس و ورام بن ابی فراس از مردم عکبراه (شهری دوده فرسنگی بغداد) از موضعی معروف بسویقه ابن البصری بوده است

و تنها ابن شهر آشوب او را قمی مینویسد و ابی الفلاح خنبل و یرابکرخی توصیف میکنند ابن حجر عسقلانی گوید پدر مفید در واسط دبیری میکرد و در همانجا متولد شده بود و در عکبراه گشته گردید مفید بگفته شیخ طوسی و ابن ندیم و ابن شهر آشوب در سال ۳۳۸ متولد شده است

ولی نجاشی و علامه طبق بعضی از نسخ خلاصه در تاریخ ۲۳۶ و ۳۲۸ را احتمال داده اند و در نسخ دیگر خلاصه ۳۳۳ و ۳۲۸ نوشته است و یاقمی گوید که مفید ۷۶ سال عمر کرد و در ۴۱۳ بمرد و در هدیه الاحباب ماده تاریخی میآورد بدین عبارت :

۷۷ ۴۱۳

و بعد عز رحیم المفید

باری مفید بنقل ورام و ابن ادریس همراه پدر از عکبراه ببغداد آمده دانش آموزی آغاز کرد نخست نزد ابی عبدالله جمل و سپس نزد ابی یاسر غلام ابی العجیش نلند نمود و براهنمائی ابی یاسر بمجلس درس علی بن عیسی رمانی آمده بود اتفاقاً در آنجا مردی بصری از رمانی مسئله غدیر و غار را پرسید رمانی گفت خبر غدیر روایت است و خبر غار روایت و درایت بر روایت مقدم میباشد بصری سختی نکفت مفید از او پرسید درباره کسی که با امام عادل چنگ کند چه میگوئی؟ پاسخ داد کافر است بلکه فاسق است مفید گفت پس در حق علی و

طلحه وزیر چه میگوئی؟ گفت علی امام است و آندو نفر هم توبه کردند
 مفید گفت خبر جمل درایت است و توبه آنها روایت رمانی برسید مگر
 آنکه که بهری اژمن برسید حاضر بودی؟ مفید گفت بلی. و روایتی برابر روایتی و
 درایتی برابر درایتی رمانی اژنام و استاد وی برسید و نامه بخود مفید داد که
 باستادش ابی عبدالله جمل برساند و در آن نامه ویرا بمفید لقب داد مامقانی و
 صاحب روضات و قاضی نورالله نقل میکنند که میان قاضی عبدالجبار و شیخ مفید
 نیز چنین مناظره شده و قاضی او را بمفید ملقب ساخت و خبر مناظره بعضدوالله
 که رسید مفید را خواست و شرح قصه را از وی پرسید و او را بآنزه داد ولی
 ابن شهر آشوب گوید که صاحب الزمان او را بمفید ملقب ساخت و شرح آنرا به
 بمناقب خود احاله میدهد که اتفاقاً در آنجا هم ذکر نکرده است و شاید مراد
 او این باشد که در یکی از دو توقیع صادره از ناحیه مقدسه بمفید با بشارت
 (للاخ السدید والولی الرشید الشیخ المفید) خطاب شده است و در اینکه مفید
 باین المعلم معروف بود. قدمای مورخین شیعه و سنی تصریح دارند

باری مفید هفتاد و نه سال بریست و باتفاق مورخین در رمضان ۴۱۳ در
 بغداد از ابن سرای رخت بریست و روزمرك او باختلاف روایات جمعه یا پنجشنبه
 دوم یا سوم رمضان بوده است در آنروز جنازه ویرا بمیدان اشدان برای نماز
 برده اند و عده کثیری از سنی و شیعه حضور یافتند بطوریکه نظیر آن دیده نشده
 بوده و بگفته یافعی هشتاد هزار شیعی جنازه مفید را مشایعت نمودند و سید
 مرتضی بر آن نماز گذارد و درمرك او قصیده غرائی گفت و مهیار دیلمی هم
 قصیده سرود و در آن اشاره کرد که دوست و دشمن برمرك مفید گریستند و شیخ
 طوسی نیز بدینمعنی اشاره کرد

مفید را نخست در خانه وی بختاك سپردند و سپس ببقعه کاظمیه نزدیک
 مقبره امام جواد علیه السلام ویرا در آنجا سپردند و قاضی ابوالقاسم جعفر نقل دادند
 بگفته مورخان سنی و شیعی مفید درنقه و کلام و روایت قویست بود

ودره مناظره مهارت داشت و بسیار زیرک و هوشمند و باریک بین و حاضر جواب بوده است و با همه ارباب مذاهب مناظره میکرد و کتب بسیاری در نصرت مذهب شیعه نوشت و در سایه عضدالدوله مقام و نفوذی داشت و ملوک اطراف بدو اعتقاد داشتند و در مجلس درسش از هر مذهبی میآمدند

مفید بسیار شیفته علم و خدا ترس و نماز گذار بود و روزه فراوان می گرفت بغایت با رसा بود و لباس درشت میپوشید بسیار صدقه میداد در ترویج تشیع بقدری کوشید که گفته اند او را بر هر امامی مذهب حق است ، شب را صکم میخوانید و بنماز با مطالعه و تدریس و قرائت قرآن میپرداخت، نفوذ او بعدی بود که اهل سنت بس از مرگش بیاسودند و ابوالقاسم خفاف بغدادی متوفی ۴۵۰ از شنیدن خبر مرگ او در خانه خود بتهنیت بنشست و گفت اکنون مرگ مرا گواراست

مفید با علمائی مانند رمانی و قاضی عبدالجبار و بانلانی و ابوبکر سیار و ابوبکر دقاق و دیگران مناظره نمود و معاجیشان ساخت و باره از این حکایات را در عبون و معاسن خویش آورد که سید مرتضی فصولی از آنرا در کتابی گرد آورد و کراچکی در کنز الفوائد شمتی از آنها را نقل کرد

از کتب شیخ پیدا است که وی در مسائل کلامی و ادبی بانظر دقت و تحقیق وارد میشد و بتشید آراء خویش میپرداخت و عقایدی را که نمی پذیرفت نقض میکرد و فکری بسیار آزاد داشته بود و از مخالفت دیگران نمی هراسید بسیاری از مشاهیر مانند جاحظ و ابن عبد الواصم و بلخی و جبائی و جز آنها را در کتب خود رد نمود و در فقه و کلام و تاریخ مذاهب و همچنین در مواضع مهم علمی و دینی مانند امامت و غیبت و اعجاز قرآن و غیره کتاب نوشت

بخصوص آراء نحل اسلامی را خوب میشناخت شماره کتب او را از ۲۰۰ بیشتر میدانند و نجاشی ۱۷۴ کتاب از وی یاد میکند و شیخ طوسی ۱۹ و مجلسی

۱۸ کتاب را نام میبرد که نمونه از آنها ذکر میشود مثنیه وارکان در فقه و
ارشاد و مهال و اختصاص و مقالات و رساله سهو نبی و خواب او در نماز و
اجوبه مسائل سرری و عکبری و حاجبی و النکت فی مقدمات الاصول که نجاشی
ذکر کرده است

کتاب حاضر را عالم خیر شهرستانی بمقید انتساب داده و در ۱۳۴۰ در
بغداد بچاپ رساند

درباره جلالت مقام منید علما حکایاتی آورده اند از جمله دوتوقیمی که بروایت ابوعلی طبرسی دراحتهجاج یکی درصفر ۴۰ و دیگری در ۲۳ ذیحجه ۴۱۲ از ناحیه مقدسه امام زمان بنام شیخ مفید صادر شده و در هر دو نامه مفید بخلوص عقیده و نصرت حق ستوده شده است و نیز گفته اند که امام ۴ ابیاتی در رثاء وی بخط شریف خود بر تربت او نوهت و حکایت خواب دیدن مفید حضرت فاطمه را و امر بتعلیم فقه به حسین ۴ و تعمیر آن بسپردن سید مرتضی و رضی بوسیله مادر آنها برای تعلم فقه بمفید در بامداد همان شب نیز در شرح نهج - البلاغه ابن ابی الحدید مسطور است و نیز شهرت دارد که مفید با سید مرتضی در مسئله مناظره کردند و مفید بخواب دید که امام بدو فرمود شیخ و معتمد من حق با پسر من است

اما مشایخ روایت و استادان مفید را تا ۵۰ نفر ذکر کرده اند مانند جعفر بن قولویه «۳۶۷ تا ۳۶۸» و محمد بن بابویه «۳۸۱» و حسن بن حمزه طبری «۳۵۸» که در ۳۵۴ مفید از وی تحمل روایت نمود و اسکانی «۳۸۱» و محمد بن داود قمی و احمد بن الولید و ابی غالب زراری «۲۸۵-۳۶۸» و قاضی ابی عبد الله صمیری «۴۳۶»

و از شاگردان معروف او میتوان ابن عده را نام برد: شیخ طوسی «۳۸۵-۴۶۰» و سید مرتضی «۳۵۵-۴۳۰» و سید رضی «۳۵۹-۴۰۶» و سالار دیلمی «۴۴۸ یا ۴۶۳» و ابویعلی جعفری «۴۶۳» و ابوالعباس نجاشی «۴۸۲-۴۵۰» و ابوالفتح کراچکی «۴۴۶» و جعفر بن محمد دوریستی

منابع

- روضات الجنات محمد باقر خونساری چاپ ایران ۱۳۰۷ ۵۷۰-۵۶۳
- رجال مامقانی > نجف ۱۳۰۲ ج ۳ ۱۸۰۱
- الکنی والالاقاب شیخ عباس قمی > صیدا ۱۳۵۸ ج ۲ ۱۶۴۵
- هدیه الاحباب > > نجف ۱۳۴۹ ۲۴۳
- رجال اجاشی > بیبی ۱۳۱۷ ۲۸۳
- فهرست ابن ندیم > مصر ۱۳۴۸ ۲۷۹ و ۲۵۲
- مجموعه ورام > تهران ۱۳۰۲ ۶۱۱
- مستطرفات السرائر ابن ادریس - ۱۲۷۰ او اخر کتاب
- احتجاج طبرسی - ۱۲۶۸ >
- فصول سید مرتضی چاپ نجف - مطالعه، این کتاب برای
- آشنائی باحوال و آراء
- شیخ مهید سودمند می
- باشد.
- لؤلؤی البحرین بحرانی > ایران ۱۲۶۹
- مستدرک محدث نوری > تهران ۱۳۲۱ خاتمه ۵۱۷
- معالم العلماء ابن شهر آشوب > تهران ۱۳۵۳ ۱۰۰ و ۱۰۲
- انساب سماعی > لیسن ۱۹۱۲ ورق ۶۱ و ۲ در کلمه
- باقلائی
- تاریخ بغداد خطیب > مصر ۱۳۴۹ ج ۲ ۲۳۱
- مرآت الجنان یافعی > دکن ۱۳۲۷ ج ۲ ۲۸
- لسان المیزان ابن حجر > دکن ۱۳۳۱ ج ۵ ۳۶۸
- شذرات الذهب ابی الفلاح حنبلی جزء ۳ ۱۹۹ و ۲۰۰

- فهرست شیخ طوسی
- خطی
- » وسیط استرآبادی
 - » منهج المقال استرآبادی
 - » جامع الرواة ملامحمد اردبیلی
 - » نهاية الامال نورالدین علی بن
 - » حیدر قمی
 - » مجالس المؤمنین قاضی نورالله
 - » چاپ تهران ۱۲۶۸

هذه
(النكت الاعتقادية)

تأليف

رکن الاسلام آية الملك الملام العلامة
المحقق الشيخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشيخ
(المفيد)

المتوفى سنة ٤١٣ هجرية

ترجمها بالفارسية
(محمد تقی دانش پژوه)

طبعت في طهران بمطبعة اقبال

سنة ١٣٦٤

حقوق الطبع محفوظة له

قال الشيخ الاجل المويد بتسديد الله عز وجل غرة رجال
الاصلاح علم العلم و آيته . و ركن الدين و حجته . فإتحة المحققين
و استاد المجتهدين . الثقة الورع المتين . نابغة المراق معلم الاعظم
و ابن المعلم ✽ الشيخ المفيد محمد ✽ بن محمد بن النعمان قدس الله
تعالى روحه و نور ضريحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الصلوة و السلام على اشرف الانبياء
و المرسلين محمد خاتم النبيين وعلى اله المعصومين و أهل بيته الطاهرين
(و بعد) فهذه عقيدة قاذني الدليل اليها وقوى اعتمادى عليها جعلتها في
غاية التوضيح و التبیین تحفة لآخواني المؤمنين تقربا الى الله الكريم و طلبا
لثوابه الجسيم راجياً ان ينفع به الطالبين انه خير موفق و معين و رتبته اعلى
خمس فصول

(الفصل الاول)

فی معرفۃ اللہ سبحانہ و صفاتہ الثبوتیة والسلبیة

تنبيه ايها العاقل ونزل نفسك منزلة لمستو والسائل

ان قلت - انت حادث ام قديم

قلت - انا حادث غير قديم وكل موجود ممكن حادث غير قديم

ان قلت - ما حد الحادث وما حد القديم

قلت - الحادث هو الموجود المسبوق بالعدم والقديم هو الذي لم

يسبق بالعدم

ان قلت - ما الدليل على انك حادث

قلت - سبق العدم على وجودي دليل على حدوثي

ان قلت - ما الدليل على ان العدم ساقى وجودك

قلت - الضرورة قاضية بانى لم اكن موجودا فى زمن نوح عليه

فصل نخستين

در شناختن خداوند و صفات ثبوتی و سلبی او است

ای خردمند آگاه شو و خود را بجای سائل و مستؤل قرار ده

اگر گوئی: تو حادثی یا قدیم ؟ گویم : من حادثم نه قدیم و هر موجود

ممکن حادث است نه قدیم

اگر گوئی: حد حادث چه و حد قدیم قدیم چیست ؟ گویم : حادث آن

موجودی است مسبوق بعدم و قدیم آنستکه مسبوق بعدم نباشد

اگر گوئی: دلیل حدوث تو چیست ؟ گویم پیشی داشتن نیستی بر هستی

من دلیل حدوث من است

اگر گوئی: دلیل اینکه نیستی بر هستی تو سبقت دارد چیست ؟ گویم :

ضرورت حا حکم است که من در زمان نوح ؟ نبودم پس نیستی من در آن زمان

السلام فقدمی متحقق فی ذالک الزمان ووجودی فی هذا الزمان فقدمی سابق علی وجودی

ان قلت - ما الدلیل علی ان کل موجود ممکن حادث

قلت - کل موجود من الممكنات اما عرض او جوهر والعرض حادث

والجوهر حادث فکل موجود من الممكنات حادث

ان قلت - ما حد الجوهر وما حد العرض

قلت - الجوهر هو المتحيز والعرض هو الحال بالمتحيز

ان قلت - ما حد المتحيز

قلت - بحيث یشار الیه اشارة حسبة بانه هنا او هناك لذاته

ان قلت - ما حد الحيز

قلت - الحيز و المكان عبارة عن البعد المفروض الذی اشغله

الاجسام بالحصول فیہ

متحقق است وهستی من در این زمان است پس هستی برهستی من سبقت دارد

اگر گوئی: بچه دلیل هر موجود ممکن حادث است: گوئیم: هر موجودی

از ممکنات یا عرض است یا گوهر و عرض حادث است و گوهر هم حادث میباشد پس هر موجودی از ممکنات حادث است

اگر گوئی: حد گوهر و عرض چیست؟ گوئیم: گوهر آنستکه حیز داشته باشد و عرض آنستکه در متحیز حلول کند

اگر گوئی: حد متحیز چیست؟ گوئیم: آنچه با اشاره حسی بتوان معین

کرد که بالذات اینجا است یا آنجا است

اگر گوئی: حد حیز چیست؟ گوئیم: حیز عبارت است از بعد مفروضی

که اجسام بواسطه حصول در آن شاغل شده اند

ان قلت - كم الأقسام الجوهر

قلت - اربعة النقطة والخط والسطح والجسم

ان قلت - فما حد كل واحد منها

قلت - (حد) النقطة وهو لجوهر الفرد هو المتحيز الذي لا يقبل

القسمه في جهه من الجهات (وحد) الخط هو المتحيز الذي يقبل القسمه

في الطول خاصة (وحد) السطح هو المتحيز الذي يقبل لقسمه في لطول

والعرض خاصة (وحد) الجسم هو المتحيز الذي يقبل القسمه في الطول

والعرض والعمق

ان قلت - ما الدليل على حدوث الجواهر

الدليل على ذلك انها لا تخلو من لحوادث وكلما لا يغلو من

الحوادث فهو حادث

ان قلت - ما تعنى بالحوادث

اگر گوئی: گوهر چند گونه است؟ گویم: گوهر چهار گونه است: نقطه

وخط وسطح وجسم

اگر گوئی: حد هر يك از اينها چیست؟ گویم: حد نقطه که همان

گوهر فردمی باشد عبارتست از متحیزی که در هیچ یکی از جهات قسمت پذیرد

وحد خط عبارتست از متحیزی که در درازای تنها بخش پذیرد و حد سطح عبارت

است از متحیزی که در درازا و پهنا بخش پذیرد و حد جسم عبارت است از

متحیزی که در درازا و پهنا و ژرفا بخش پذیر باشد

اگر گوئی: دلیل حدوث گوهر چیست؟ گویم: دلیل آن آنست که گوهر

از حوادث جدا نیست و هر چه از حوادث خالی نباشد حادث خواهد بود

اگر گوئی: از حوادث چه میخواهی؟ گویم: چهار چیز حرکت و سکون

واجتماع وافتراق

قلت - اربعة اشياء الحركة والسكون والاجتماع والافتراق

ان قلت - ما حد كل واحد منها

قلت - حد الحركة حصول جوهر في مكان عقيب ان كان في مكان آخر وحد السكون حصول جوهر في مكانه للابث فيه وحد الاجتماع حصول جوهرين في مكانين بحيث لا يمكن ان يتخلل لهما ثالث وحد الافتراق حصول جوهرين في مكانين بحيث يمكن ان يتخلل لهما ثالث

ان قلت - ما الدليل على ان هذه العوارض لحادثة لازمة للجواهر

قلت - الدليل على ذلك ان لجواهر لا بد له من مكان فان كان لا ينافيه كان ساكننا وان كان منتقلا عنه كان متحركا و اذا نسبتة الى جوهر آخر في مكان آخر فان امكن ان يتخللها ثالث فهو الافتراق والا فهو الاجتماع

اگر گوئیم: حد هریک چیست؟ گوئیم: حرکت عبارت است از حصول

گوهر در مکانی پس از آنکه در مکان دیگر بوده است و سکون عبارت است از حصول گوهر در مکانیکه در نك نموده و اجتماع آنستکه دو گوهر بطوری در دو مکان حصول یابند که گوهر سومی نتواند میان آنها جدائی اندازد و افتراق آنستکه دو گوهر در دو مکان حصول یابند ولی گوهر دیگری هم بتواند میان آنها واقع گردد

اگر گوئیم: بچه دلیل این موارد حادّه لازم گوهرند؟ گوئیم: باین دلیل که گوهر ناگزیر مکانی دارد پس اگر در آن در نك کند ساکن خواهد بود و اگر از آن منتقل گردد جنبنده خواهد بود و هرگاه آنها با گوهر دیگری پیونجیم اگر گوهر سومی بتواند میان آنها جایگیرد پس آن دو افتراق و جدائی دارند و اگر نه فراهم آمده دارای اجتماع باشد

ان قلت - ما الدلیل علی حدوث باقی الاعراض
قلت - الدلیل علی ذالک انها تنقصر الی الحیز الحادث والمفتقر الی
الحادث حادث

ان قلت - قد ثبت ان کل موجود ممکن فهو حادث فهل وجود الحوادث
من نفیها او من غیرها
قلت - وجودها من غیرها لا من نفسها
ان قلت - ما الدلیل علی ان وجود لحوادث من غیرها لا من
نفیها •

قلت - ههنا دعویان

اگر گوئی: بچه دلیل دیگر عرضها حادث هستند؟ گویم باین دلیل که
بحیز حادث نیاز دارند و نیازمند به حادث حادث است
اگر گوئی: پس ثابت شد که هر موجود ممکن حادث است آیا حوادث
بخود موجودند یا از غیر؟ گویم از غیر موجودند نه از خود
اگر گوئی: دلیل اینکه وجود حوادث از غیر است نه از خود چیست
گویم: در اینجا دو ادعا است نخست آنکه حادث از خود وجود ندارد دوم
آنکه وجود حادث از غیر است دلیل ادعای نخستین آنستکه حادث پیش از وجود
خود نیست صرف و نبود محض میباشد و اگر در وجود خود تأثیر کند لازم می
آید که معدوم در خود مؤثر باشد و نیز شیئی در خودش تأثیر کند و هر دو
محال است

دلیل ادعای دوم اینکه چون حادث گاهی صفت عدم دارد و گاهی صفت
وجود پس ممکن میباشد و در ترجیح یافتن وجود آن بردم بغیر نیلانده میشود
زیرا برتری یکی از دو متساوی بردگیری محال است پس وجود حادث از غیر
میباشد

الاولی - ان الحادث لا وجود له من نفسه

الثانیة - ان الوجود الحادث من غیره (فالدلیل) علی الاولی ان -

الحادث قبل وجوده عدم محض ونفی صرف قلو اثر فی وجود نفسه لزم
تأثیر المعدوم فیہ ولزم تأثیر الشی فی نفسه وهما محالان (والدلیل علی) الثانیة
الثانیة ان الحادث لما اتصف بعدم تارة وبالوجود اخرى كان ممكنا فيفتنقر
فی ترجیح وجوده الى غیره لاستحالة رجحان احدا المتساوين علی الآخر
بلا مرجح فيكون وجود الحادث من غیره

ان قلت - فدثبت ان وجود الحوادث من غیرها فالغیر الذی اوجد الحوادث

هل هو موجود ام معدوم

قلت - هو موجود

ان قلت - ما الدلیل علی انه موجود

قلت - الدلیل علیہ ان الحوادث موجودة بلا رب فلو كان

موجودها معدوما لزم تأثیر المعدوم فی الموجود وهو محال

ان قلت - موجد الحوادث قديم ام حادث

قلت - هو قديم

اگر گوی: اکنونکه ثابت شد که حوادث از غیر هستی گرفتند آن غیر که

حوادث را هستی بخشید موجود است یا معدوم ؟ گویم : موجود است

اگر گوی: بچه دلیل موجود است ؟ گویم : باین دلیل که حوادث بیشک

وجود دارند و اگر وجود دهنده آنها معدوم باشد تأثیر معدوم در موجود لازم

مآید و این محال است

اگر گوی: موجد حوادث قديم است یا حادث ؟ گویم : قديم است

ان قلت - ما الدلیل علی انه قدیم

قلت - الدلیل علی ذلك ان کلماته محسبه مر جذا الحوادث او کان حادثا مثلها
لافتقر ايضا الى محدث کافقه تار جملة الحوادث فينتقل الکلام الى هذا المحدث
فان کان قدیما ثبت المطلوب وانتهت الحوادث الى موجد قدیم وان کان هذا
المحدث حادثا ايضا فان عاد الى سابقه ازم الدور و ان احیل الى لاحقه
لزم التسلسل والدور والتسلسل باطلان فلا بد ان تنتهی الحوادث الى
محدث قدیم

ان قلت - ما حد الدور و ما حد التسلسل

قلت - حد الدور توقف کل احد من الشیئين علی اخیه فیما هو
موقوف علیه اما بمرتبه او مراتب وحد التسلسل تراقی امور محدثه الى
غیر النهایه بحيث يتوقف کل سابق منها علی اللاحقه

اگر گویی: چرا قدیم است؟ گویم: برای اینکه هر چه را موجد
حوادث بنهادریم اگر خود حادث باشد بآفریننده دیگری نیازمند میگردد
چنانکه همه حوادث بدایت نیاز دارند و نقل کلام در همان آفریننده میکنیم اگر
آن قدیم مطلوب ماثبات میشود ورشته حوادث بآفریننده منتهی میگردد که
قدیم میباشد و اگر آن هم حادث باشد پس اگر بهمان آفریننده پیشین برگردد
دور لازم میآید و اگر بآفریننده دیگری دودرجه بعد از خود برگشت کند تسلسل
لازم میآید و دور و تسلسل مرد و باطل میباشد پس رشته حوادث ناگزیر بآفریننده
قدیمی منتهی میشود

اگر گویی: تعریف دور و تسلسل چیست؟ گویم دور آنستکه دو چیز هر یکی
بر دیگری در آنچه که آن دیگری بنخستین محتاج است نیازمند باشند خواه به
یکمرتبه خواه بچندمرتبه و تسلسل آنستکه اموری حادث تا بی نهایت بالا روند
چنانکه هر امر پیشین پسین متوقف باشد

ان قلت - ما الدلیل علی بطلان الدور
قلت - لانه یفرض الی کون الشئی موجودا قبل وجوده وهو محال
والمفرض الی المحال محال

ان قلت - ما الدلیل علی بطلان تسلسل
قلت - الدلیل علی ذالک ان السلسلة الجامعة لجمع اجزاء ممکنه
فلا بد لها من مؤثر خارج عنها والخارج عن جمیع الممکنات هو واجب -
الوجود لذاته فتنتهی السلسلة ویبطل التسلسل
ان قلت - موجد الحوادث واجب الوجود ام ممکن

قلت - واجب الوجود
ان قلت - ما حد الواجب وما الممكن
قلت - الواجب هو الذی لا ینتقر فی وجوده الی غیره ولا یجوز علیه
العدم

اگر گوئی: دلیل بطلان دور چیست؟ گویم: زیرا در دور کار بجائی می
کشد که شیئی بیش از هستی خود موجود باشد و این محال است و هر چه کارش
بمحال بکشد محال میباشد

اگر گوئی: دلیل بطلان تسلسل چیست؟ گویم: زیرا رشته که همه اجزاء
ممکن را فرا بگیرد ناگزیر است مؤثری از خارج داشته باشد و مؤثریکه از
همه ممکنات بیرون باشد همانستکه وجود آن بذات واجب است پس رشته به
بابان میرسد و تسلسل باطل میشود

اگر گوئی: آفریننده حوادث واجب الوجود است یا ممکن؟ گویم:
واجب الوجود است

اگر گوئی: حد واجب چه و ممکن چیست؟ گویم: واجب آنستکه در
هستی خود بغیر نیازمند نبوده و نیستی بر او روا نباشد

ان قلت - ما الدلیل علی ان موجد الحوادث واجب الوجود

قلت - لدلیل علیه اولم یکن واجب الوجود لکان ممکن الوجود
ولو کان ممکنا لا فتنر فی وجوده الی غیره وینتقل الکلام الی ذالک الفیر فان
کان واجب الوجود فهو موجد الحوادث وان کان ممکن الوجود افتقر الی
موجد آخر فان عاد الی سابقه دار وان احویل الی اللاحق تسلسل و لدور
والتسلسل باطلان کما عرفت فلا بد ان تمتهی الحوادث الی موجد هو
واجب الوجود لذاته

ان قلت - موجد الحوادث هو قادر مختار ام موجب ومضطر (۱)

قلت - هو قادر مختار

ان قلت - ما حد القادر وما الموجب

قلت - القادر المختار هو الذی بمکنته لفعل والتفک بالاسبة الی شیء

اگر گوئی: چرا آفریننده حوادث واجب الوجود است؟ گویم: زیرا
اگر واجب نباشد ممکن خواهد بود و اگر ممکن باشد در هستی خود تغییر نیل
مند میشود و بهمان غیر نقل سخن میکنیم اگر آن واجب الوجود بود پس آفریننده
حوادث هم اوست و اگر آنهم ممکن بود بآفریننده دیگری نیازمند میشود پس
اگر بهمان اولی برگردد دور پیش میآید و اگر در احتیاج چیزی پس از خود
برگشت کند تسلسل لازم میآید و دور و تسلسل باطل میباشد چنانکه دانستی پس رشته
حوادث بآفریننده پایان نمیگیرد که واجب الوجود بذات است

اگر گوئی: آفریننده حوادث توانا و مختار است یا موجب و مضطر؟
گویم: توانا و مختار است

اگر گوئی: حد توانا چه و موجب چیست؟ گویم: توانا و مختار کسی

واحد و الموجب هو الذى يفعل ولا يمكنه الترك (كالنار فى احراقها والشمس فى اشراقها)

ان قلت - ما الدليل على ان موجد الحوادث قاد مختار
قلت - الدليل على ذلك انه لو لم يكن قادر الكان موجبا لما عرفت
انه لا واسطة بين القادر و الموجب و لو كان موجبا لكانت الحوادث
التي هي آثاره قديمه ايضاً بقدمه و قدم الحوادث محال فكونه موجبا محال
فيكون قاد مختارا

❀ فى صفات البارئ تعالى ❀

ان قلت - موجد الحوادث قادر على كل مقدور ام على مقدور
دون اخر

قلت - قادر على كل مقدور

است که حکم کردن و نکردن کار بر او روا باشد و مر جب آنستکه بکنند و نتوانند
نکنند مانند آتش در سوزاندن و آفتاب در روشن کردن
اگر گوئى: چرا آثار بنده حوادث توانا و مختار است؟ گوئى: رای اینستکه اگر
توانا نباشد موجب خواهد بود زیر دانستى که میان توانا و موجب واسطه نیست
و اگر موجب باشد حوادثی که آثار او هستند بهمان قدم او قدیم میشوند و لی
قدیم بودن حوادث محال است پس موجب بودن او هم محال میباشد و تا کزیر
باید توانا و مختار باشد

در صفات افریدگار بزرگ

اگر گوئى: آثار بنده حوادث بر هر مقدوری توانا است یا در کاری توانا
و از کاری دیگر ناتوان میباشد؟ گوئى: بر هر مقدوری توانا است

ان قلت - ما الدلیل علی ا ه قادر علی کل مقدور

قلت - الدلیل علی ذالک ان نسبة ذاته لمقدسه الی جمیع مقدورات مساویة لکونه مجردا ونسبتها فی الاحتیاج الی ذاته المقدسة علی السویة لکونها ممکنة والامکان علة احتیاجها العامة فاخصاص قدرته تعالی به مقدور دون مقدور ترجیح مرغیر مرجع وهو باطل

ان قلت - موجد الحوادث عالم لا

قلت - عالم

ان قلت - فما حد العالم

قلت - العالم بالشی هو الذی یکون الشی منکشف له حاضرا عنده غیر غائب عنه

ان قلت - ما الدلیل علی ان موجد الحوادث عالم

قلت - الدلیل علی ذالک فعله الافعال المحکمة المتقنه وکل من

فعل الافعال المحکمة المقننة کان عالما

اگر گوئی: چرا هر مقدوری توانا میباشد؟ گویم: زیرا ذات پاک او نسبت به همه مقدورات یکسان است چون مجرد است و نسبت همه در نیاز بذات پاک او هم برابر می شد چون همه ممکن هستند و امکان تنها علت عمومی نیازمندی آنها است پس توانائی خداوند بزرگوار اگر بمقدور معین اختصاص یابد ترجیح بی مرجع لازم می آید و این خود محال است

اگر گوئی: آفریننده حوادث دانا است یا نه؟ گویم: دانا است

اگر گوئی: تعریف دانا چیست؟ گویم داننده چیزی کسی است که آن چیز نزد او آشکار بوده و غائب نباشد

اگر گوئی: چرا آفریننده حوادث دانا است؟ گویم: افعال او محکم و

متقن است و هر که دارای فعال محکم و متقن باشد دانا میباشد

ان قلت - ما حد الفعل المحكم المتقن

قلت - الفعل المحكم المتقن هو المطابق بالمنافع المقصوده

ان قلت - موجد الحوادث عالم بكل معلوم ام بمعلوم دون معلوم

قلت - عالم بكل معلوم

ان قلت - الدليل على انه عالم بكل معلوم

قلت - الدليل على ذلك ان نسبة ذاته المقدسة الى جميع المعلومات

على سواء لكونه مجرد اول كونه حيا وكل واحد واحد منها صالح لان

يكون معلوما للحی فاخصاص علمه تعالى بمعلوم دون معلوم دون معلوم

ترجیح من غیر مرجع وهو باطل فيكون عالما بكل معلوم و هو المطلوب

ان قلت - موجد الحوادث حی ام لا

قلت - انه حی

ان قلت - ما حد العلمی

اگر گوئیم: تعریف فعل محکم و متقن چیست؟ گوئیم: فعل و متقن آنست
که با منافع مقصود مطابق باشد

اگر گوئیم: آیا آفریننده حوادث بهر معلومی دانا است یا معلومی را دانا
و معلوم دیگری را دانا نیست؟ گوئیم: بهر معلومی دانا است

اگر گوئیم: چرا او هر معلومی را میداند؟ گوئیم: زیرا نسبت ذات پاک

او بهر معلومی یکسان است. چون مجرد است و برای اینکه آفریننده است و هر

معلومی هم میشود که موجود زنده آنها بدانند و اگر علم او بمعلوم معینی

اختصاص داشته باشد ترجیح بی راجع لازم میآید و این باطل است پس او هر

معلومی را میداند و همین مطلوب ما است

اگر گوئیم: آفریننده حوادث زنده است یا نه؟ گوئیم: زنده است

اگر گوئیم: تعریف زنده چیست؟ گوئیم: زنده کسی است که قدرت و

قلت - الحی هو الذی یصلح لن یقدرو یتعلم

ان قلت - ما الدلیل علی انه حی

قلت - ثبوت القدرة والعلم للشیء دلیل علی انه حی

ان قلت - موجد الحوادث سمیع وبصیر ام لا

قلت - سمیع لا یافن بل بمعنی انه عالم بالمسموعات وبصیر لا یعین

بل بمعنی انه عالم بالمبصرات

ان قلت - ما الدلیل علی انه سمیع بخصیة بهذا المعنی

قلت - الدلیل علی ذلک انه عالم بجميع المعلومات التي من حملتها

المسموعات والمبصرات فیکون عالما بها وسمیعا وبصیرا بهذا المعنی وهو

المطلوب

ان قلت - موجد الحوادث مدرك ام لا

قلت - مدرك لا بحاسة یحصل الادراك بواسطتها بل بمعنی انه عالم

علم را شایسته باشد

اگر گوئی: چرا او زنده است؟ گویم: ثبوت توانائی و دانائی برای

او دلیل زندگی او است

اگر گوئی: آفریننده حوادث شنوا و بینا است یا نه؟ گویم: آری شنوا

است نه بکوش بلکه شنیدنی ها را میداند و بینا است نه بچشم بلکه دیدنی ها را میداند

اگر گوئی: چرا شنوا و بینا است باین معنی؟ گویم: زیرا او بهمراه

معلومات دانا است و از جمله آنها شنیدنی ها و دیدنی ها میباشد پس آنها را هم میداند و همین است مطلوب ما

اگر گوئی: آفریننده حوادث مدرك است یا نه؟ گویم مدرك هست اما

نه بحاسه که ادراك بدان حاصل میشود بلکه آنچه بحواس ادراك می گردد

بما يدرك بالحواس

ان قلت - ما الدليل على انه مدرك بهذا المعنى

قلت - الدليل على ذلك انه عالم بجميع المعلومات التى من جملتها
المدرکات فيكون عالماً بالمدرکات فيكون مدرکاً بهذا المعنى وهو المطلوب
ان قلت - موجد الحوادث مديد وکاره ام لا

قلت - مرید وکاره

ان قلت - ما حد الارادة والكراهة

قلت - الارادة هنا قسمان ارادة لافعال نفسه وارادة لافعال عبيده
وكذلك الكراهة فالارادة لافعال نفسه عبارة عن علمه الموجب
لوجود الفعل في وقت دون وقت بسبب اشتماله على مصلحة داعية للايجاد
في ذلك الوقت دون غيره والارادة لافعال عبيده عبارة عن طلب ابقائها
منهم على وجه الاختيار وكرهته لافعال نفسه عبارة عن علمه الموجب

ميداند •

اگر گوئى: چرا مدرك است باين معنى ؟ گويم : زیرا هم معلومات را
ميدانند كه از جمله آنها مدرکات ميباشند پس آنها را هم ميدانند و باين معنى آنها
را ادراك ميكند و همین است مطلوب ما

اگر گوئى: آفريننده حوادث داراى اراده و كراهت است يانه ؟ گويم:
بلى داراى اراده و كراهت است

اگر گوئى: تعريف اراد، و كراهت چيست ؟ گويم : اراده در اينجا دو
گونه است يکى اراده افعال خود ديگر اراده افعال بندگان خود و همچنين
است كراهت و اراده او نسبت بافعال خود عبارتست از علم او كه وجود فعلى را
دروقتى معين اقتضا كند چونكه در آن فعل مصلحتى هست مقتضى ايجاد آن در
همان وقت نه غير آن و اراده او نسبت بافعال بندگان آنستكه بخواهد آنان از
روى اختيار آن افعال را ايجاد كنند و كراهت او نسبت بافعال خود عبارتست

لاقتفاء الفعل في وقت دون وقت بسبب اشتماله على مفردة صارفة عن الإيجاد وكرهته لافعل عبیده عبارة عن نهية إياهم عن إبقائها على وجه الاختيار ان قلت - ما الدليل على انه مرید لأفعال نفسه

قلت - انه خصص إيجاد الحوادث في وقت دون آخر والاقوات كلها سالحة للإيجاد فلا بد من مخصص لاستحالة التخصيص من غير مخصص وذلك المخصص هو الارادة فيكون مریداً لأفعال نفسه وهو المطلوب ان قلت - ما الدليل على انه كاره لأفعال نفسه

قلت - الدليل عليه انه ترك إيجاد الحوادث في وقت دون وقت والاقوات كلها سالحة فلا بد من مخصص لاستحالة التخصيص من دون مخصص و ذلك التخصيص هو الكراهة فيكون كارهاً لأفعال نفسه وهو المطلوب

از علم او كه نبود فعلی را در وقت معین اقتضا كند چونكه در آن فعل مفیده هست مانع از ایجاد آن و كراهت او نسبت بافعال بندگان آنستكه آنرا نهی كند كه باختیار آن افعال را ایجاد كنند

اگر گوئیم: چرا خداوند نسبت بافعال خود مرید است؟ گوئیم برای اینکه او آفرینش حوادث را بوقتی معین اختصاص داد یا اینکه همه اوقات شایستگی ایجاد آنها را داشته پس ناگزیر مخصصی در میان بود زیرا تخصیص بی مخصص محال است و این مخصص همان کراهت است پس خداوند نسبت بافعال خود کراهت دارد و همین است مطلوب ما

اگر گوئیم بچه دلیل خداوند نسبت بافعالی كه ایجاد نمیكند كراهت دارد؟ گوئیم: زیرا او با اینکه همه اوقات برای آفریدن حوادث شایستگی دارند آنها را در بعضی اوقات ایجاد نمود پس ناگزیر مخصصی وجود دارد زیرا تخصیص بی مخصص محال است و این مخصص همان کراهت است پس خداوند نسبت بافعال خود کراهت دارد و همین است مطلوب ما

ان قلت - ما الدليل على انه يريد من عباده افعالا كاره منهم افعالا
قلت - الدليل على ذلك انه تعالى امرهم بالطاعة فيكون مريداً
ونهاهم عن المعصية فيكون كارهها لها اذا الحكيم لا يأمر الا بما يريد ولا
ينهى الا عما يكرهه

ان قلت - موجد الحوادث متكلم ام لا
قلت - متكلم لا بجارحه بل بمعنى ان يوجد حروفاً واصواتاً في
جسم من الاجسام تدل على المعاني المطلوبة له كما فعل في الشجرة حين
خاطبه موسى ع

ان قلت - ما الدليل على انه متكلم
قلت - القرآن والاجماع
ان قلت - كلام الله حادث ام قديم

اگر گوئی: بچه دلیل خداوند از بندگان خود افعالی را میخواست و
نسبت ببعضی افعال آنان کراهت دارد؟ گویم: زیرا خداوند بزرگوار آنانرا
باطاعت امر فرموده پس مرید میباید و از معصیت نهی کرد پس نسبت بمعصیت
کراهت دارد زیرا حکیم امر نمیکند مگر آنچه که میخواست و نهی نمیکند
مگر آنچه که هم کرده میداند

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث متكلم است یا نه؟ گویم: بلی متكلم
است اما نه بوسیله عضو بلکه حروف و اصواتی را در یکی از اجسام ایجاد می
کند تا بر معانی که میخواست دلالت نماید چنانکه هنگام گفتگوی باموسی ع
همین کار کرد

اگر گوئی: چرا خداوند متكلم است؟ گویم بدلیل قرآن و اجماع
اگر گوئی: کلام خداوند حادث است یا قدیم؟ گویم حادث است نه قدیم

قلت - حادث غیر قدیم

ان قلت - ما الدلیل علی ذالک

قلت - الدلیل علیہ من جهة العقل والنقل (اما العقل) فلان الکلام مرکب من حروف واصوات متتالية يتلو بعضها بعضاً فيكون حادثاً (واما - النقل) فقولہ سبحانہ (وما یاتیہم من ذکر من ربہم محدث) والذکر هو القرآن لقولہ سبحانہ (انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون) (وانہ لذلک لک ولقومک)

ان قلت - موجد الحوادث واحد لا شریک لہ ام متعدد

قلت - واحد لا شریک لہ

ان قلت - ما الدلیل علی انہ واحد بلا شریک

قلت - لو کان مع الحکیم الہ آخر لا ممتنع فیہ عنہ لکونہ کذباً

اگر گوی: دلیل بر این مطلب چیست؟ گویم: هم از عقل و هم از نقل بر آن دلیل هست اما عقل برای اینکه مرکب است از حروف و اصوات متوالی که برخی پس از برخی دیگر بوجود میآیند پس حادث میباشد اما نقل چنانکه خداوند پاک فرمود (وما یاتیہم من ذکر من ربہم محدث) و مراد از ذکر قرآن است زیرا فرمود (ما ذکر را فرستادیم و آنرا نگاه میداریم یعنی قرآن را و نیز فرمود همانا آن (قرآن) برای تو و مردم تو ذکر است

اگر گوی: آفریننده حوادث یکتا و بی شریک است یا متعدد است؟ گویم یکتا است و شریکی ندارد

اگر گوی: چرا یکتا است و شریک ندارد؟ گویم: اگر باحکیم خدای دیگری باشد ممکن نیست که آن را نفی کند زیرا دو رخ لازم میآید و دو رخ با

منافیا حکمته لکن الحکیم قد نفاه فذنبه انه دلیل علی اشتغاله والالام یکن
الحکیم حکیمًا كما قال تعالی (شهد الله انه لا اله الا هو) (وانما الحكم الیه
واحد)

ان قلت - موجد الجواهر جوهرام عرض

قلت - ليس بجوهر ولا عرض

ان قلت - ما الدلیل علی انه لیس بجوهر ولا عرض

قلت - الدلیل علی ذالک ان الجواهر اما جوهر فرد او خطا وسطح
او جسم وکل واحد منها مفتقر وحادث والباری تعالی لیس بمفتقر لکونه
واجب الوجود لذاته و لیس بحادث لکونه قدیما

ان قلت - ما الدلیل علی انه تعالی لیس بعرض

قلت - الدلیل علی ذالک ان العرض مفتقر الی غیره فیکون ممکنا

حکمت او منافی است ولی حکیمه آنرا نفی کرد ونفی او میرساند که خدای دیگری
وجود ندارد و اگر نه حکیم حکیم نمی بود چنانکه خداوند بزرگوار فرمود :
(خداوند گواهد است که جز او خدای دیگری نیست همانا خدای شما یک خدا
است •

اگر گوئی: آفریننده حوادث کوهراست یا عرض؟ گویم: نه کوهراست
ونه عرض

اگر گوئی: چرا نه کوهراست و نه عرض؟ گویم: زیرا کوهر با کوهر
فرد است یا خط یا سطح یا جسم و اینها هر یک ایازمند حادث هستند ولی خداوند
نیازمند نیست زیرا واجب الوجود بذات است و حادث هم نیست چون قدیم است
اگر گوئی: چرا عرض نیست؟ گویم: زیرا عرض بغیر محتاج است پس

و واجب الوجود ایس ممکن فلا یكون عرضا

ان قلت - موجد الحوادث يكون في محل وجهة ام لا

قلت - المحل عبارة عن المتحيز الذي محل فيه اعراض والجهة

هي متعلق الاشارة الحسية و مقصد المتحرك الابنى

ان قلت - ما الدليل على انه ليس في محل اوجهه

قلت - الدليل على ذلك انه لو حل في محل اوجهه لكان مفتقر

اليها و لكان محدودا بها فلا يكون واجب الوجود لذاته و قد ثبت انه

واجب الوجود لذاته فلا يكون في محل ولا جهة

ان قلت - موجد الحوادث يتحد بغيره ام لا

قلت - لا يتحد بغيره

ممکن میباید ولی واجب الوجود ممکن نیست پس عرض نخواهد بود

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث در محل وجهتی هست یا نه؟ گویم:

محل عبارتست از متعیزی که اعراض در آن حلول کند و جهت همانست که اشاره

بدان تعلق میکند و هدف متحرك مکانی میباشد

اگر گوئی: چرا خداوند در محل وجهتی نیست؟ گویم: زیرا اگر در

محل یا جهتی حلول کند محتاج و محدود بدان میشود پس واجب الوجود بذات

نخواهد بود با اینکه ثابت شد که او واجب الوجود بذات است پس در محل و

جهتی نیست

اگر گوئی: آفریننده حوادث بادیگری متحد میشود یا نه؟ گویم: بقیه

خود متحد نمیکرد

ان قلت - ما حد الانحاد

قلت - صيرورة الشئین واحداً من غير زيادة ولا نقصان

ان قلت - ما الدليل على انه لا يتحد بغيره

قلت - الدليل على ذلك من وجهين الاول ان الاتحاد غير معقول

والثاني ان الواجب لو اتحد بغيره لكان ذلك الغير اما واجبا او ممكنا

فان كان واجبا لزم تعدد الواجب وهو محال كما عرفت و ان كان ممكنا

فالحاصل بعد الاتحاد ان كان واجبا صار الممكن واجبا و ان كان ممكنا

صار الممكن واجبا وكلاهما خلاف المفروض وباطل فثبت بطلان

اتحاد الباري تعالى بغيره

ان قلت - موجد الحوادث مركب ام لا

قلت - ليس بمركب

اگر گوئیم: تعریف اتحاد چیست؟ گوئیم: اینکه دو چیز بی کم و بیش یکی گردند

اگر گوئیم: چرا خداوند با غیر متحد نمیشود؟ گوئیم: از دوراهه نخست

اینکه اتحاد معقول نیست، دوم اینکه اگر واجب با دیگری متحد شود آن

دیگری یا واجب است یا ممکن اگر واجب است تعدد واجب لازم میآید و این

چنانکه دانسته محال است و اگر ممکن است پس از اتحاد آن دو اگر واجب

حاصل شود ممکن واجب میگردد و اگر ممکن حاصل شود ممکن واجب نمیکردد

و هر دو خلاف فرض است و باطل پس ثابت شد که اتحاد آفریدگار بربوب با

غیر باطل است

اگر گوئیم: آفریننده حوادث مرکب است یا نه؟ گوئیم: مرکب نیست

ان قلت - ما الدليل على ذلك

قلت - الدليل على ذلك انه لو كان مرکبا لافترق الى جزئه و
جزوه غيره فيكون مقترا الى غيره فيكون ممكنا ولا نه لو كان مرکبا لسبق
على وجوده وجود جزئه فيكون حادثا والبارى تعالى لا يكون حادثا ولا
ممكنا فلا يكون مرکبا

ان قلت - موجد الحوادث هل يرى بحاسة البصر اولا

قلت - لا يجوز ان يرى بحاسة البصر

ان قلت - ما الدليل على انه غير مرئی

قلت - الدليل على ذلك ان المرئی بحاسة البصر لا بد ان يكون فی

جهة والله تعالى منزّه عن الجهة والمحل

اگر گوئیم: چرا؟ گوئیم: زیرا اگر مرکب باشد بجزء خود نیاز-

مند میشود و جزء او غیر از او است پس غیر محتاج است و محتاج بغیر ممکن است
پس او ممکن میباشد و برای اینکه اگر مرکب باشد وجود جزء او بوجود
خود او سبقت بگیرد پس حادث میشود با اینکه آفریدگار بزرگ نه حادث است
و نه ممکن پس مرکب نیست

اگر گوئیم: آیا آفریننده حوادث بحاسه بینائی دیده میشود یا نه؟

گوئیم: روانیست که با حاسه بینائی دیده شود

اگر گوئیم: چرا دیدنی نیست؟ گوئیم: زیرا چیزی که با حاسه بینائی

دیده شود ناگزیر درجهتی هست با اینکه خداوند پاک از جهت و محل منزّه

میباشد .



ان قلت - موجد الحوادث غنی عن غیره ام مقتقر الی غیره

قلت - غنی عن غیره لانه واجب الوجود لذاته و غیره ممکن وکل ممکن بمقتقر بذاته الی الواجب لذاته فیکون الله تعالى غنیاً عن غیره و یکون غیره هو الفقیر الیه تعالى

﴿الفصل الثانی فی العدل﴾

ان قلت - موجد الحوادث عدل حکیم ام لا

قلت - عدل حکیم

ان قلت - ما حد العدل الحکیم

قلت - العدل الحکیم هو الذی لا یفعل قبیحاً ولا یخل بواجب

اگر گوی: آفریننده حوادث از غیر بی نیاز است یا بفهم احتیاج دارد ؟
 گویم : از غیر بی نیاز است زیرا واجب الوجود بذات است و غیر لو ممکن می
 باشد و هر ممکنی بذات خود محتاج است بواجب ذاتی پس خداوند پاک از غیر
 بی نیاز است و دیگران همه باو محتاج میباشند

فصل دوم در عدل است

اگر گوی: آفریننده حوادث عادل و حکیم است یا نه ؟ گویم : عادل
 است و حکیم

اگر گوی: تعریف عادل و حکیم چیست ؟ گویم : عادل و حکیم کسی
 است که کار درست نمیکند و با هر راجب اخلاص روا نمیدارد

ان قلت - ما حد القبيح و ما حد الواجب

قلت - القبيح هو الفعل الذى يذم فاعله فى الدنيا و يعاقب فى -

العقبى و يمدح تاركه فى الدنيا و يثاب فى الاخرى و الواجب هو الذى

يمدح فاعله فى الدنيا و يثاب فى الاخرة و يذم تاركه فى الدنيا و يعاقب فى -

الاخرى

ان قلت - ما الدليل على انه عدل حكيم لا يفعل قبيحاً ولا يخل

واجب

قلت - الدليل على ذلك انه لو لم يكن كذلك لكان ناقصاً تعالى الله

عن ذلك علواً كبيراً و ايضا لو جاز عليه فعل لقبيح لجاز عليه الكذب فيرفع -

الوثوق بوعده و وعيده و ترفع الاحكام الشرعية و ينقض الغرض المقصود

من بعث الانبياء و الرسل

اگر گوئى: تعريف زشت و واجب چیست؟ گويم: زشت كارى ايستكه

عامل آن در دنيا مذمت گردد و در آخرت كيفر بيند و تارك آن در دنيا ستايش

بيند و در آخرت پاداش گيرد و واجب آنستكه عامل آن در دنيا ستايش گردد و

در آخرت پاداش گيرد و تارك آن در دنيا مذمت شود و در آخرت كيفر بيند

اگر گوئى: چرا خداوند عادل و حكيم است و كار زشتى نيكند و با امر

واجب اخلاص روا نميدارد؟ گويم: زيرا اگر چنين نباشد ناقص خواهد بود با

اينكه خداوند از نقص بسى منزّه ميشود و نيز اگر بر او كار زشت روا ميبود دروغ

هم ميتوانست بگويد پس بيم و نويد او اطمينانى نبود و احكام دينى از ميان

ميرفت و غرضي كه در بحث پيغمبران و رسولان منظور است نقض ميكرديد

﴿الفصل الثالث فی النبوة﴾

ان قلت - حکمة الله تقتضى بعث الانبياء والرسول ام لا

قلت - تقتضى ذلك وتوجبه

ان قلت - ما حد النبي وما حد الرسول

قلت - النبي هو الانسان المخبّر عن الله بغير واسطة احد من البشر

اعم من ان يكون مأموراً من الله بتبليغ الاوامر والنواهي الى قوم ام لا -

والرسول هو الانسان المخبّر عن الله تعالى بغير واسطة احد من البشر مأموراً

من الله بتبليغ الاوامر والنواهي الى قوم

ان قلت - ما الدليل على ان نصب الانبياء واجب فى الحكمة

قلت - الدليل على ذلك انه لطف والطف واجب فى الحكمة

ان قلت - ما حد اللطف

فصل سوم در نبوت است

اگر گوی: آیا حکمت خداوند مقتضی است که پیغمبران مبعوث گردند یا

نه؟ گویم: بلی مقتضی همین است و آنرا ایجاب میکند

اگر گوی: پیغمبر چه و تعریف رسول چیست؟ گویم: پیغمبر انسانی

است که بی توسط هیچ بشری از جانب خداوند خبر بیاورد خواه مأمور باشد

که اوامر و نواهی او را بقومی رساند یا مأمور نباشد و رسول انسانی است که

از جانب خدا بی واسطه بشری خبر دهد و مأمور باشد که اوامر و نواهی او را

بقومی برساند

اگر گوی: چرا بعثت پیغمبران لازمه حکمت است؟ گویم: برای اینکه

لطف است و لطف بحکیم واجب است

اگر گوی: تعریف لطف چیست؟ گویم: لطف چیزی است که مکلف

بآن بطاعت نزدیک و از معصیت دور میگردد ولی نه تا حدی که در تمکین

قلت - اللطف ما يقرب المكلف معه الى الطاعة ويبعد عن المعصية
ولا حظ له في التمكن ولم يبلغ الاخبار
ان قلت - ما الدليل على ان اللطف واجب في الحكمة
قلت - الدليل على وجوبه توقف غرض المكلف عليه فيكون واجبا
في الحكمة وهو لمطلوب
ان قلت - من نبى هذه الامة
قلت - محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلى
الله عليه وآله وسلم
ان قلت - ما الدليل على نبوته
قلت - الدليل على ذلك انه ادعى النبوة و ظهرت المعجزة على
يديه فهو نبى حقا
ان قلت - ما حذر المعجز

مكلف دخيل باشد یا بدرجه اجبار رسد
اگر گوئى: چرا لطف لازمه حکمت است ؟ گویم : برای اینکه غرض
مكلف بر آن متوقف است پس لطف لازمه حکمت میباشد و همین است
مطلوب ما
اگر گوئى: پیغمبر این امت کیست ؟ گویم : محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف صلى الله عليه وآله وسلم
اگر گوئى : دليل بر نبوت او چیست ؟ گویم : زیرا او دھوی بیغمبری
کرد و معجزه آورد پس براستی بیغمبر است
اگر گوئى : تعریف معجزه چیست ؟ گویم : معجزه امریست بیرون از

قلت - المعجز هو الامر الخارق للمادة المطابق للدعوى المقرون
بالتحدى المتميز على الخلق اتيان مثله

ان قلت - بم علمتم انه ادعى النبوة وظهر المعجز على يديه
قلت - علمنا ذلك بالتواتر فانه لا يشك احد في ان رجلا اسمه
محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ظهر بمكة وادعى النبوة
واما ظهور المعجز على يديه فاكثر من ان تحصى حتى ضبط له
المسلمون الف معجزة من جملتها القرآن وانشقاق القمر وحنين الجذع
ونبوع الماء من بين اصابعه وختم الحصى وشكايه البعير وسلام الغزاة و
كلام الذئب وكلام الذراع المسمومه واشباع الخلق الكثير من الزاد -
القليل واحياء الميت والاخبار بالغيب وامثال ذلك
ان قلت - ما الدليل على ان كل من ادعى النبوة وظهر المعجز على

يديه فهو نبى

هات ومطابق بادها ومقرون بالتحدى كه مردم نتوانند مانند آنرا بياورند
اگر گویى : از چه راه دانستید که او دعوى پیغمبرى کرد و معجزه آورد؟
گویم : از روی تواتر زیرا کسی شك ندارد که مردى بنام محمد بن عبدالله بن
عبدالمطلب درمکه پیدا شده و دعوى پیغمبرى کرد اما معجزاتی که آورد نتوان
شماره کرد بدرجۀ که مسلمانان برای او هزار معجزه بشمار آوردند که از آنها
قرآن وشکافتن ماه ونالیدن شاخه خرما وجوشیدن آب از میان انکشتان او و
ستایش سنگریزه وشکایت شتر وسلام آهو وسخن گفتن گرك و ذراع زهر آلود
وسیر نمودن مردم بسیاوى از خوردنى اندك وزنده کردن مرده وخبر دادن
از غیب وماتد اینها

اگر گویى : چرا هر که دعوى نبوت کرد و معجزه آورد پیغمبر است ؟

قلت - هذه مقدمة ضرورية انفتقر الى دليل لكننا نثبه عليها
فنقول :

المعجز فعل الله وهو قائم مقام التصديق ومن صدقه الله فهو صادق
لاستحالة ان يصدق الكذاب

ان قلت - هل النسي الذي اثبتموه معصوم ام لا

قلت - معصوم من اول عمره الى آخره عن السهو و لنسيان والذنوب
الصغيرة والكبيرة عمداً وسهواً

ان قلت - ما حد العصمة

قلت - العصمة لطف بفعل الله تعالى بالمكلف بحيث يمنع منه وقوع
المعصية وترك الطاعة مع قدرته عليهما

ان قلت - ما الدليل على انه معصوم من اول عمره الى آخره

گویم : این مقدمه ایست بدیهی و نیازى بدلیل ندارد ولى ما براى تنبيه میگوئیم:
معجزه کار خداست و بجای تصدیق او است و کسی را که خدا تصدیق کند
راستگویی باشد زیرا محال است که دروغگورا خدا تصدیق نماید

اگر گوئ : آیا پیغمبریکه ثابت گردید معصوم است یا نه ؟ گویم : از
آغاز تبایان زندگی از سهو و نسیان و گناهان صغیره و کبیره چه عمدی چه
سهوی معصوم می باشد

اگر گوئ : تعریف عصمت چیست ؟ گویم : عصمت لطفی است که
خداوند دوباره مکلف اجرا میکند تا نگذارد از او گناهی سرزند یا نافرمانی
کند با اینکه هر دو را می تواند

اگر گوئ : چرا پیغمبر از آغاز تا پایان عمر معصوم می باشد ؟ گویم :

قلت - الدلیل علی ذلك انه لو عهد منه السهو والنسيان لارتفع الوثوق
منه عند اخباراته ولو عهد منه خطيئة لتنفرت العقول من متابعتها فتبطل
فائدة البعثة

ان قلت - هل علمتم من دينه انه خاتم الانبياء ام لا

قلت - علمنا من دينه ذلك

ان قلت - بم علمتموه

قلت - علمنا ذلك بالقرآن والحديث اما القرآن فلقوله تعالى ما

كان محمد اباحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين) واما الحديث

فلقول النبي (ص) لعلي (ع) انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه

لا نبي بعدى

برای اینکه اگر سهو و نسیانی از او دیده شود از خبرهای که میدهد سلب
اطمینان میشود و اگر گناهی از او سرزند عقول از پیروی او میگریزند و بعثت
او بی فایده میباشد

اگر گوئی : از دین پیغمبر اسلام دانستید که او خاتم پیغمبران است
یا نه؟ گویم : بلی از دین او هیچ فهمیدیم

اگر گوئی : از چه راه دانستید؟ گویم : ما این را از قرآن و حدیث
دانستیم اما قرآن برای اینکه می فرماید (محمد پدر هیچیک از مردمان
نیست بلکه رسول خدا و خاتم پیغمبران می باشد) اما حدیث برای اینکه
پیغمبر (ص) علی (ع) فرمود تو نسبت بمن مانند هارون نسبت به موسی مگر اینکه
پیغمبری پس از من نیست

❖ الفصل الرابع في الامامة ❖

ان قلت - الحكمة تقتضى نصب الامام ونوجبه ام لا

قلت - الحكمة تقتضى نصب الامام ونوجبه

ان قلت - ما حد الامام

قلت - الامام هو الذى له الرياسة العامة فى امور الدين والدنيا

مياية عن النبى (ص)

ان قلت - ما الدليل على ان الامامة واجبه فى الحكمة

قلت - الدليل على ذلك انها اللطف واللفظ واجب فى الحكمة

ان قلت - هل يشترط فى الامام ان يكون معصوما ام لا

قلت - بشرط العصمة فى الامام كما يشترط فى النبى

ان قلت - ما الدليل على ان الامام يجب ان يكون معصوما

فصل چهارم در امامت است

اگر گویى: احکمت و اقتضا واجب میکند که امامی منصوب گردد یا نه؟

گویم: بلى حکمت اقتضا دارد که امامی نصب شود و آنرا واجب میکند

اگر گویى: تعريف امام چیست؟ گویم: امام آنستکه در کارهاى

هين و دنیا به نیابت از پیغمبر ریاست عمومى دارد

اگر گویى: چرا امامت لازمه حکمت است؟ گویم: برای اینکه

لطف است و لطف لازمه حکمت است

اگر گویى: آیا شرط است که امام معصوم باشد یا نه؟ گویم: هست

چنانکه در پیغمبر شرط است در امام هم شرط مى باشد

قلت - الدلیل علی ذالک من وجوه الاول انه لو جاز علیه الخطاء لاقتصر الی امام آخر یسده ثم لنقل الکلام الیه ویتسلسل او یشبث المطلوب (الثانی) انه لو جاز علیه فعل الحطیئه (امان) یجب الانکار علیه ولا فان وجب الانکار علیه سقط محله من القلوب فلا یتبع والغرض من نصبه اتباعه (فینتقض الغرض) وان لم یجب الإنکار علیه سقط وجوب النهی عن المنکر و هو باطل (الثالث) انه حافظ للشرع فلو لم یکن معصوماً لم تؤمن منه الزیادة والنقصان

ان قلت - من امام هذه الامه بعد رسول الله (ص)

قلت - علی ابن ابیطالب (ع)

اگر گوئی : چرا امام باید معصوم باشد ؟ گویم : بجهت دلیل : نخست اینکه اگر بر امام خطاروا باشد بامام دیگری محتاج میشود تا او را هدایت کند و در باره آن یکی هم همین سخن پیش میآید و تسلسل میشود یا اینکه مطلوب به ثبوت میرسد

دوم اینکه اگر بر امام گناه کردن روا باشد یا باید او را نهی نمود یا نباید نهی کرد پس اگر واجب باشد که او را نهی کرد از مقامی در دلها دارد یا نهی میآید و از او پیروی نمیکنند با اینکه مقصود از نصب او تبعیت از او بود و نقض فرض میشود و اگر نهی او واجب نباشد وجوب نهی از منکر مرتفع میشود و این باطل است

سوم اینکه امام نگاهبان شرع است و اگر معصوم نباشد اطمینانی از او نیست و شاید از شرع بکاهد یا بر آن بیافزاید

اگر گوئی : پس از رسول خدا پیشوای این امت کیست ؟ گویم :

علی بن ابیطالب

ان قلت - بم علمتم انه الامام

قلت - علمناه بالنص المتواتر من الله تعالى ومن رسوله ص (اما الذى) هو من الله تعالى فمثل قوله تعالى - انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصاوة و يؤتون الزكوة و هم راكعون - و مثل قوله (تعالى) اليوم اكملت لكم دينكم و انعمت عليكم نعمتى - و مثل قوله تعالى يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك - و مثل قوله تعالى وان تظاهرا فان الله هو مولاه و جبريل و صالح المومنين - و مثل قوله تعالى - قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائكم و نساءنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم و امثال ذلك - (وا الذى) هو من رسول الله فمثل قوله انت الخليفة من بعدى و انت وصى و قاضى دينى و سامع عليه بامر المومنين و اقضاكم على و تعلموا منه

اگر گویى: از کجا دانستید که او امام است ؟ گویم: از خصوص صریحی که از خدا و رسول بتواتر بما رسیده اما آنچه که از خدا رسید چنانکه فرمود (همانا ولی شما خدا است و رسول او و کسانی که ایمان آوردند و نماز میگذارند و در حال رکوع زکوة میدهند) و مثل اینکه فرمود (امروز برای شما بنان واکامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم) و باز فرمود (ای پیغمبر آنچه از پروردگار تو بتو رسید بمردم برسان) و نیز فرمود (اگر پشت کردند خدا و جبرئیل و مؤمنین صالح مولای اومى باشند) و باز فرمود

(بگو ببایید تا پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و خود های ما و خود های شما را بغوازم) و مانند اینها آنچه از رسول خدا رسیده چنانکه فرمود (تو پس از من جانشین من هستی) و (تو وصی و وام گذار من هستی) و (براو بعنوان امیر مؤمنان سلام دهید) و (بهترین قاضی در

ولا تعلموه - واسمعوا له واطيعوه - ومن كنت مولاه فعلي مولاه - وانت مني
 بمنزله هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي - اللهم آتني باحب الخلق اليك
 يا كل معي هذا الطائر - وانا مدينة العلم وعلى بابها ونعم الراكان هما وابو -
 هذا خير منهما ولاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله
 كراراً غير فراد - ومثل مواخاته وتزويجه ونعمه يمينه بعمامته وركوبه على ناقته
 و امثال ذلك

ان قلت - من الامام بعد علي ع

قلت - ولده الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي
 ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي
 ثم علي بن محمد الهادي ثم الحسن العسكري ثم الخلف القائم المهدي

میان شما علی است) و (از او پیاموید و بد و نیاموید) و (از او بشنوید
 و فرمان برد) و (هر که را من مولا هستم علی هم مولای او است) و (تو
 نسبت بمن مانند هرونی نسبت بموسی) و (بار خدا یا کسی را که از همه
 دیگران بیشتر دوست میداری نزد من بفرست تا این مرغ را بمن بخورد) و (من
 شهر علم و علی در آنست) و (این دو نفر بهترین سوارگان هستند و بد رها
 بهتر از خود آنها است) و (بخدا سوگند فردا پرچم را بکسی خواهم داد
 که خدا و رسول او را دوست میدارند و او نیز آنها را دوست میدارد حمله
 کننده ایست که هر گز نمی گریزد) و چنانکه یغمبر با او عقد برادری بست و
 دختر خود را بدو داد و دستار خویش بر سر او بست و بر شتر او سوار
 شد و مانند آنها

اگر گوئی : پس از علی امام کیست ؟ گویم : فرزندش حسن سپس حسین

سوم علی بن الحسین سپس محمد بن علی سپس جعفر بن محمد سپس موسی

صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين

ان قلت - ما الدليل على امامة كل واحد من هؤلاء المذتورين
قلت - الدليل على ذلك ان النبي نص عليهم نصا متواترا بالخلافه
مثل قوله (ص) للحسين ع ابني هذا امام ابن امام اخو امام ابواثمة تسعة
عاشهم قائمهم بملاء الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً ومثل
قوله (ص) في القائم ع لولم يبق من الدنيا الا ساعة واحدة لطول الله تلك
الساعة حتى يخرج رجل من ذريتي اسمه كاسمي وكنيته ككنيتي بملاء الارض
قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً يجب على كل مخلوق متابعة. ولان
كل امام نص على من بعده نصا متواترا بالخلافه و انهم عليهم السلام
ظهر عنهم معجزات وكرامات خارقة للعاده لم تظهر على يد غيرهم كهذه
الحصا وختمه وامثال ذلك

بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد هادی
سپس حسن عسکری سپس خائب قائم مهدی صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين
اگر گوی: دایل بر امامت هریک از اینها که ذکر شد چیست؟ گویم:
برای اینکه پیغمبر من تصریح با امامت آنها کرد و بتواتر بمارسید چنانکه در باره
حسین و فرمود این پسر من امام است و برادر امام و پدر نه امام که نهمین آنان
قائم آنها است و چون زمین از ظلم و ستم پر شود از عدل و داد پر میکند و
چنانکه درباره قائم فرمود: (اگر از عمر دنیا ساعتی هم بیش نماند خدا آنرا طولانی
میکند تا مردی از خداندان من ظاهر شود که نامش نام من و کینت او کینت من
است و چنانکه زمین از ظلم و ستم پر میشود او آنرا از عدل و داد پر میکند و بر
هرافریده پیروی او واجب می باشد. و برای اینکه هرامامی بجانشینی امام بعدی
تصریح نمود و بتواتر نقل شد و نیز از آنها معجزات و کراماتی خارج از عادت
ظاهر شده است که از دیگران طاهر نگشت مانند خمیر کردن سنک ریزه

ان قلت - من امام هذ الزمان
قلت - القائم المنتظر محمد المهدی بن الحسن العسکری علیه -
السلام

ان قلت - هو موجود اوسیوجد
قلت - هو موجود من زمان اییه الحسن العسکری لکنه مستترالی
ان یاذن له الله بالخروج فیملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و
ظلماً

ان قلت - ما الدلیل علی وجوده
قلت - الدلیل علی ذلك ان کل زمان لاید فیہ من امام والاخلال
الزمان عن امام مع انه لطف واللطف واجب علی الله تعالی فی کل زمان
ان قلت - ما وجه الاستتاره

وستایش آن ومائده اینها
اگر گوئی : امام این زمان کیست ؟ گویم : قائم منتظر محمد مهدی
پسر حسن عسکری علیه السلام
اگر گوئی : اکنون هست باید بداند خواهد شد ! گویم : بلی اواز زمان
پدرش حسکری ۴ بود ولی پنهان است تا اینکه خداوند بدو اذن خروج
دهد و زمین را همانگونه که از ظلم و ستم بر شد، از عدل و داد پر کنند
اگر گوئی : دلیل وجودش چیست ؟ گویم : زیرا ناگزیر باید در هر
زمان امامی باشد و اگر نه زمان خالی از امام می ماند با اینکه وجود امام لطف
است و لطف همیشه بر خداوند متعال واجب است
اگر گوئی : چرا پنهان شد ؟ گویم : زیرا دشمنان بسیار دارد و یاران
کم و ممکن است مصلحتی نهانی در پنهان شدن او باشد که خداوند علم

قلت - وجه استتاره كثرة الغدوقلة الناصر ويجوز ان يكون لمصلحة

خفية استأثر الله تعالى بعلمها

ان قلت - قد تقدم ان الامام وجوده لطف واللفظ واجب فاذا كان

مستترا كان الله تعالى مخالبا بالواجب تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً

قلت - اللطف الواجب على الله تعالى في الامام هو نصبه و تكليفه

بالامامة والله تعالى قد فعل ذلك فلم يكن مخالبا بالواجب وانما الاخلال

بالواجب من قبل رعية فانهم يجب عليهم ان يتابعوه ويمثلوا او امره و

نواهيهم ويمكنوه من انفسهم فحيث لم يفعلوا ذلك كانوا مغضبين بالواجب

فهلالكهم من قبل انفسهم

ان قلت - ما لطريق الى معرفة حين ظهوره بعد استتاره

قلت - الطريق الى ذلك ظهور المعجز على يديه

بدانرا بخود اختصاص داد

اگر گویی : که پیش گفته شد که وجود اما لطف است و لطف هم

واجب حال اگر امام پنهان باشد لازم می آید که خداوند پاک بامر واجب اخلال

کرده باشد با اینکه خدا از چنین فعلی متمالی است ؟ گویم : لطفی که در

موضوع امام بر خدا واجب است آنستکه ویرا نصب کند و او را بامامت مکلف

سازد و خداوند هم این کار را کرده است پس در امر واجب اخلال ننمود و از قبل

رهیت نسبت بواجب کوتاهی شده (زیرا آنها بایستی از امام پیروی کنند و او

امر و نواهی او را اطاعت نمایند و او را نسبت بخود اختیار دهند و چون این

کار را نکردند مغل بواجب شدند پس هلاک آنها از قبل خود آنها است

اگر گویی : امام پس از اینکه پنهان شده بخواهد ظهور کند از چه

راه میشود ازرا شناخت ؟ گویم : راه شناختن او آنستکه بدستش معجزه بدید

آید .

❖ الفصل الخامس في المعاد ❖

ان قلت - اكل منتصف الحياة هل يعاد بعد الموت ام لا

قلت - كل من اُتصف بالحياة يعاد بعد الموت

ان قلت - ما الدليل على ذلك

قلت - الدليل على ذلك قوله تعالى

(وما من دابة في الارض ولا طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم

ما فرطنا في الكتاب من شئ ثم الى ربهم يحشرون) واخبار الصادق به العقل

والنقل دالان على اعاده من له عوض او عليه عوض والنقل دال على

اعادة الجميع

ان قلت - ما جابه النبي من سؤال القبر ومنكر وكبير ومبشر و

بشير وحشر الابدان والنفوس والميزان وتطابر الكتب وشهادة الجوارح

فصل پنجم در معاد است

اگر گوی: هر چه به زندگی وصف میشود پس از مرگ عود میکند

همانها؟ گویم: بلی هر زنده پس از مرگ عود میکند

اگر گوی: چرا؟ گویم: دلیلش گفتار خداوند است (هر یک از

چهار بابین روی زمین و پرندگانیکه با دو بال خود پرواز میکنند امت هائی

هستند مانند شما و در کتاب ما چیز را تفریط ننمودیم و سپس آنها بسوی

پروردگار خود محشور میشوند) و نیز مخبر صادق بدان خبر داد و عقل و نقل

هر دو دلالت دارند که هر کس خواهنده یا دهنده عوضی باشد عود میکند و

دلیل نقلی هم عود همه زندگان را می رساند

اگر گوی: آنچه پیشتر خبر داد از پرسش کور و منکر نکیر و مبشر و بشیر

و حشر ابدان و نفوس و میزان و تطایر کتب و گواهی جوارح و بل صراط و بهشت

والصراط والجنة وما وعد الله فيها من النعيم الدائم الذي لا ينقطع ابداً و
النار وما وعد الله فيها من العذاب الدائم الذي لا ينقطع ابداً شفاعه
محمد (ص) لاهل الكبائر والكوثر الذي يسقى منه امير المؤمنين عليه
السلام عطاشى المؤمنين حقاً لا

قلت - حق لا يشك فيه احد من المؤمنين

ان قلت - ما الدليل على ان كل ما جاء به النبى حق

قلت - الدليل على ذلك انه عليه الصلوة والسلام المعصوم وكل ما
اخبر به المعصوم فهو حق والا لم يكن المعصوم معصوماً فيكون ما اخبر
به النبى (ص) حقاً

بالدلت دائم و پایان نا پذیریکه خداوند بدان نوید داد و دوزخ بارنج دائم و
ابدی که خداوند ازان بیم داد و شفاعت پیغمبر و خاندان او در باره مرتکبین
کناه کبیره و حوض کوثریکه امیرمؤمنان تشنگان مؤمن را از آن سیراب می کنند
همه راست است یانه ؟ گویم : بلى راست است و هیچ مؤمنى در آن شك ندارد
اگر گویى : چرا هرچه پیغمبر من خبرداد راست است ؟ گویم : برای
اینکه او معصوم است و هرچه معصوم آکهی داد راست می باشد و اگر نه معصوم
معصوم نبود پس آنچه پیغمبر خبرداد راست می باشد

تمت نسخة النكت الاعتقادية تصنيف المرجع والمقتدى

للشيعة الإمامية الشيخ المفيد قدس سره

المنومى سنة ٤١٣ هجرية

فهرست مطالب کتاب .

« از صفحه الف تا صفحه ه ه »	شرح حال مفید
« و « ز »	مناج
	الفصل الاول في معرفة الله سبحانه وصفاته النبوتيه والسلبية
« ٢٤ « ٣ »	
« ٢٥ « ٢٤ »	الفصل الثاني (في العدل)
« ٣٠ « ٢٦ »	الفصل الثالث (في النبوة)
« ٣٧ « ٣١ »	الفصل الرابع (في الامامة)
« ٣٩ « ٣٨ »	الفصل الخامس (في المعاد)